



نقدی بر چند مقاله درباره نظامی

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پروفیسور وارث کرمانی دانشگاه علی گره - هندوستان

موضوع این مقاله بررسی شماره دوم مجله آشنا است که به بزرگداشت حکیم نظامی اختصاص یافته است. از پیشگفتار سردبیر چنان برمی آید که بعضی از دوستان ایرانی یا حداقل یکی از ایشان این قدر از توجه به نظامی استقبال نکرده است و شاید «زنده کردن گذشتگان»، را در حق ادبیات نوین مضر بنداشته است. این نوع اندیشه برای ما پاسداران ادبیات سنتی موجب نگرانی است. ما نظامی و سعدی و حافظ را بزرگترین نعمت فرهنگ اسلامی

می دانیم و حاضر نیستیم که ایشان را با هیچ نعمت جهانی عوض بکنیم و ادبیات نوین ایرانی هرگز به آن درجه نرسیده است که امثال ایشان بوجود بیاورد. این شماره آشنا، ما را متوجه می کند که دست اندرکاران مجله نه فقط ایرانیان را بلکه سائر علاقمندان به فرهنگ و ادبیات فارسی در داخل و خارج کشور را در نظر داشته اند و فکر می کنم بهمین علت شماره دوم را مخصوص به بزرگداشت حکیم نظامی گنجه ای کرده اند. نظامی که در آذربایجان متولد

شده بود و در تاجیکستان و افغانستان و بر صغیر پاک و هند خیلی معروف و محترم و نامدار است و مبالغه نیست اگر بگوئیم که در بین بزرگترین گویندگان فارسی او تنها کسی است که نفوذ خودش را بر نویسندگان کشور ما تا هفت صد سال بلا انقطاع برقرار داشته است.

درین مجله بعلاوه از حکیم نظامی مقاله های دیگر همچون عزت و آزادی و روشنفکر از دیدگاه شریعتی، در میان شرکت کنندگان در جشن واره اوینیون، اقتباس از کتاب معروف قابوس نامه، مرزهای جاودانه، نقد و بررسی کتابهای تازه و اخبار فرهنگی و هنری هم دیده می شود. پس می بینیم که نوشته های متفاوتی این مجله را بسیار جامع و جالب ساخته است اما من که کامل هرفن نیستم و از طولانی شدن مقاله هم می ترسم معروضات خودم را به بعضی مقالات و نگارشات که نسبت به مولانا نظامی است، محدود کرده ام و درین دائره محدود هم نتوانسته ام که تمام جنبه های نقد و نظرات را به حصر آورم. اگر این طور می کردم مقاله ای بحجم یک کتاب آماده می شد و بنده فکر می کنم که مقاله طولانی برای شنونده گان خسته کننده باشد.

در شروع مجله دو صفحه مبنی بر شرح احوال نظامی بنظر می رسد. این مضمون مختصر خوانندگان را از زندگانی و دوره تاریخی آن شاعر بزرگ آگاه می کند تا ما آثار او را بهتر بفهمیم و با شخصیت و روحیات او آشنا بشویم. نگارنده مضمون، مرتبه و مقام نظامی را در میان شاعران فارسی تعین می کند و از جنبه عرفانی و سبک شعر او به اختصار سخن می گوید.

مقاله اول بعنوان «فردوسی و نظامی» بقلم دکتر منصور رستگار فسائی استاد دانشگاه شیراز است. دکتر رستگار این دو استاد بزرگ فارسی را با یکدیگر مقایسه کرده اند و اشتراکات و تفاوت های کلی آنها را به تفصیل متذکر شده اند. این مقاله برای دانشجویان ادبیات فارسی و هم برای محققان و ناقدان بسیار سودمند و برارزش است، و مقاله نگارمردی بسیار فاضل است و به همین علت من وقت زیادی برای بررسی این مقاله صرف کرده ام. استاد رستگار هرچه درباره عدّه کثیر مقلدان نظامی نوشته اند درست است و بی محل نیست اگر حرفی چند راجع به مقلدان نظامی و مرتبه و مقام وی در شبه قاره هند اضافه بکنم تا فرموده های دکتر رستگار روشن تر گردد. در زمینه شعر غنائی نظامی در هند مثل یک تاجدار اقلیم سخنوری در نظر می آید. بعلاوه شاعران

بزرگ همچو خسرو و جامی و فیضی و شیخ یعقوب صرفی بسیاری از گویندگان شبه قاره مثنوی‌های پنجگانه در تبعیت خمسة نظامی گفته‌اند و از خسرو (قرن سیزدهم میلادی) تا غالب (قرن نوزدهم میلادی) نویسندگان مثنوی عموماً نظامی را استاد و مرشد خود پنداشته‌اند و در ابیات خودشان برای راهنمایی و سعادت اندوزی به او رجوع کرده‌اند.^۱ اول باید جامی را یادآور شویم که در مناجات می‌گوید:

اهل دل از نظم چو محفل نهند
بیاده راز از قندح دل نهند
رشحی از آن بیاده به جامی رسان

پایه نظم به نظامی رسان^۲
علاوه بر نوشتن خمسة، در پیروی از نظامی، شاعران بزرگ صغیر (آسیای صغیر) در آغاز هر بخش مثنوی ساقی را مخاطب کرده‌اند. اینهم در تقلید نظامی بوده است. ما می‌دانیم نظامی مبتکر ساقی نامه است و یک مضمون عالی راجع به همین موضع بقلم دکتر سیرمحمد ترابی درین شماره چاپ شده است. در قرن یازدهم هجری می‌بینیم که ملا عبدالنبی فخرالزمانی سایر ساقی نامه‌ها را که در پیروی نظامی گفته شده بودند گردآوری کرده، کتابی بنام میخانه آماده کرد و حالا این کتاب از حیث مآخذ تحقیق بسیار ارزنده محسوب می‌شود. دکتر سیدمحمد ترابی درین کتاب به یک تسامح اشارت کرده‌اند و آن اینست که نخستین ساقی نامه را نظامی در لیلی و مجنون نوشته است که تقریباً بیست سال قبل از اسکندرنامه بوجود آمده بود و این ابیات ساقی نامه در بحر هزج مسدس اخریب مقبوض سروده شده‌اند، لذا ساقی نامه را به بحر متقارب اسکندرنامه منسوب و محدود کردن، چنانکه مولف میخانه ملا عبدالنبی فخرالزمانی کرده است و دیگر نویسندگان دنبال او افتادند و تحقیق نکردند، درست نیست در میخانه اسم هفتاد و یک شاعر را می‌بینیم که ساقی نامه‌هایشان در آن مندرج شده است. این فهرست اسم شاعران بزرگی همچون خسرو و خواجه کرمانی و حافظ و جامی هم در خود دارد. چنانکه در سطور بالا نوشته شده است بسیاری از شاعران بزرگ صغیر حکیم نظامی را بعنوان یک شاعر بسیار عالی مرتبه پنداشته‌اند و برای میمنت تاثیر سر خودشان از روح او کمک خواسته‌اند. از آن جمله شاعر مثنوی گوی بنام عصامی که در عهد سلطنت سلاطین تغلق در قرن چهاردهم میلادی زندگانی می‌کرد، راجع به نظامی ابیات زیر را سروده بود. عصامی

حکیم نظامی را بخواب می‌بیند:

بپا خاستم سرفکنده بپای
بگفتم که ای پیر مشکل گشای
گرت زود نشناخت این نا بصیر
بدین ناسپاسی تو عذرم پذیر
پس آنگه سرم را ز پا برگرفت
طریق کریمانه از سر گرفت
سرم را در آورد اندر کینار
بگفتا که بادی چومن کامگار
ازین خرمی خوابم از سر برت
به بیداریم از سر افسر برت
نظر چون گشادم شدم بی حریف
نه مجلس بجای یافتم نی حریف
بسی ریزم از دیده‌ها جوی آب
شبی آنچنان شب ببینم بخواب
پس آنگه بشاگردیش ساختم

همان خمسة را پیش انداختم؟
در ضمن نفوذ بر آیندگان دکتر سنگار فردوسی و نظامی را مساوی قرار داده‌اند اما بنظر نگارنده این سطور، نفوذ فردوسی هرگز بدرجه نفوذ نظامی نرسیده است (با مخصوص بر شاعران خارج از ایران) و شاید هم در ایران تا آغاز دوره صفویان همین طور بوده است. زیرا سبک نظامی و هم مطالب شعر نظامی نسبت به فردوسی رنگین تر بوده و جنبه اخلاقی و عرفانی آمیخته با داستانهای عاشقانه، سخنش را برای هر دوره زندگانی چه پیری و چه جوانی بسیار جالب ساخته است. برای مثال ابیات زیر را ملاحظه کنید:
اسکندر در لباس سفیر بدر بار نوبابه ملکه مصر آمده
پیغام خودش را می‌گزارد:

چنین گفت کای بانوی نامجوی
ز نام آوران جهان برده گوی
چه افتاد کز ما عنان تافتی
سوی ما تو یک روز نشتافتی
کجا تیغی از تیغ من تیزتر
ز پیکان من آتش انگیزتر
که از من بدان کس پناه آوری
همان به که سر سوی شاه آوری
بدرگاه من پای خاک کی کنی
ز جوشیدم ترسناکی کنی^۳
نوبابه سکندرا از قیافه خسروانه می‌شناسد و
بدین طور پاسخ می‌دهد:

که صد آفرین بر تو شاه دلیر
که پیغام خود خود گزاری چو شیر
ز تیغ سکندر چه رانی سخن

سکندر توستی چاره خویش کن
مرا خواندی و خود بدام آمدی
نظر پخته تر کن که خام آمدی
فرستادت اقبال من پیش من
زهی طالع دولت اندیش من^۴
این شیوه بیانی و عذوبت لفظ و صنایع آمیخته با افکار عارفانه و عاشقانه باعث شد که در مجالس امراء و پادشاهان و هم در خانقاه‌های درویشان نظامی را اعتبار عظیم به هم رسید و شاعران ما بعد، در پیروی او شعر غنائی متوجه شدند. حماسه سرایی فردوسی بدون شک در ادبیات جهانی مرتبه‌ای عالی دارد اما شعر نظامی و ابتکار او مثل ساقی و مغنی و شراب و بهار و نگار زود بازار شکن فردوسی شد و عده‌ای زیادی از شاعران فارسی خود را بستت و سبک نظامی واداشتند و در شعر غنائی و سرود عاشقانه بدنبال او افتادند و این تمایل خاطر به روش نظامی را در شاعران شبه قاره هند فزون تر می‌بینیم. بنده تعجب میکنم که دکتر سنگار چطور این خورشید سپهر ادبیات ایران را تقریباً شاعر نیم خارجی تصور کرده‌اند. دکتر مزبور می‌نویسد:

«در آذربایجان قرن ششم هجری دانستن زبان فارسی عمومیت ندارد و شاعران این سرزمین‌ها از مسیحیت و محیط شرایط خاص اقلیمی همسایگان مسیحی خود تاثیر پذیرفته و در نتیجه زبانی پیچیده و مدرسه علمی و عقاید آزاداندیشانه و غنائی را پذیرفته‌اند. بدین ترتیب فردوسی خانه‌زاد ادب فارسی است و نظامی به هنر و صنعت و مشرب‌های حاکم بر زمان خویش بر محور دانش پژوهی و کسب آراسته است»^۵.

اظهار نظر اینچنین نسبت به یکی از بزرگ‌ترین شاعران فارسی اگر از نویسندگان شبه قاره هند می‌بود ما آنرا حمل بر گستاخی و ناسپاسی می‌کردیم و اقا دکتر سنگار فارسی زبان هستند و از خاک پاک شیراز و فارس هستند و حق دارند که نظامی و مولوی و خسرو را مورد نقد و بررسی قرار دهند. البته میخواهم بپرسم که بنا بر همین دلیل شاعر تاجیکستان، خارج نکرده‌اند و فقط به حق نظامی اینهمه بی لطفی روا داشته‌اند. و باز می‌پرسم که کدامیک از خانه‌زادان ادب فارسی به موقع شکست دازا بر شوکت و عظمت ایران باستان بدینگونه نوحه کرده است:

تن مرزبان دید در خاک و خون
کلاه کیانی شده سرنگون
سلیمانی افتاده در پای مور
همان پشه‌ای کرده بر پیل زور

بهار فریدون و گلزار جم
 بیاد خزان گشته تاراج غم
 نسب نامه دولت کیقباد
 ورق بر ورق هر سوی برد باد^۸
 نظامی اصلاً از مرز ایران بود و پدر او از شهر قم
 هجرت کرده و به گنجه طرح اقامت انداخته بود و او
 مثل سایر اساتید فارسی بر زبان مادری خود قادر بود.
 البته بنا بر تحول زمانی و شرایط اوضاع ادبی و
 اجتماعی، سبک شعر نظامی مثل فردوسی ساده و
 توانا و خالی از هنر و صنعت و دیگر اکتسابات کتابی
 نبود. نکته دیگر اینست که نظامی عقاید و سنت
 اسلامی را و نه مسیحیت را در شعر خود اظهار داشت.
 زبان پیچیده علمی و مدرسه‌ای و عقائد آزاداندیشانه و
 غنائی، نتیجه میل طبیعی و اکتسابات شخصی است،
 این وصف را به مسیحیت یا اسلام منسوب نمی‌توان
 کرد. اما با وجود عقاید آزاداندیشانه و غنائی، نظامی
 پاسدار سنت اسلامی زبان فارسی محسوب می‌شود.
 بلکه همین تشخیص زهد و عبادت اسلامی نظامی را
 در شبهه قاره هند و دیگر کشورهای اسلامی مقبول
 گردانیده و فردوسی را مورد نقد قرار داده و آثار
 گران قدر نظامی تا حال تاثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی
 را در ادبیات فارسی برقرار داشته است حتی شاعر
 بزرگ هندوستان میرزا غالب که در قرن نوزدهم
 میلادی زندگانی می‌کرد در ابیات زیر باروش شوخ و
 زندانه خود بیه زهد و پارسائی نظامی اشارت کرده
 است:

بیا ساقی آئینِ جم تازه کن
 طراز بساط کرم تازه کن
 میادا نظامی ز راهت برد
 بدستان سوی خاتقا هت برد
 فریش مخور چون می آشام نیست
 ستم دیده گردش جام نیست
 خود او راست از پارسا گوهری
 سپهری سروشی به ساقی گری
 ورع پیشه مسکین چه داند ترا
 به آرایش نامه خواند ترا^۹
 و در همین مثنوی راجع به فردوسی ابیات زیر را
 سروده است:

گذشت آنکه دستانرای کهن
 زکی خسرو و رستم آرد سخن
 فرومردن شمع ساسانیان
 بود صبح اقبال ایمانیان
 کسی را که نازد به بیگانگان
 خردور شمارد ز دیوانگان

به اقبال ایمان و نیروی دین
 سخن رانم از سید المرسلین^{۱۰}
 درین موقع غالب شاید ابیات زیر فردوسی را در
 نظر داشته باشد که رستم سپه سالار یزدگرد ساسانی
 در نامه خودش به سردار لشکر مسلمانان عرب نوشته
 بود:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
 عرب را بجایی رسید است کار
 که تخت عجم را کنتد آرزوی
 تفو باد بر چرخ گردان تفو
 شما را بچشم اندرون شرم نیست
 ز راه خرد مهر و آرم نیست
 بدان زاد آن چه روان مهر و خوی
 چنین تاج و تخت آمدت آرزوی^{۱۱}

اصلاً در مورد فردوسی این نکته را باید در نظر
 داشته باشیم که واقعیت پسندی و علاقه به
 شخصیتها، شاعر را بر آن داشته که کلمات تلخ و
 اهانت آمیز از زبان سردار زردشتی نسبت به سربازان
 مسلمان را در شاهنامه روا دارد. اما نباید به خاطر
 اینکه ابیات را به شخصیتی که از حمله مسلمانان
 عصبانی شده منسوب کرده، فردوسی را به طرفداری
 از زردشتیان و مخالفت با مسلمانان متهم کرد.
 بیگناهی و وارستگی فردوسی از پاسخ سردار اسلام
 سعد و قاص به رستم روشن می‌گردد. کلماتی که آن
 سردار بجاوب می‌نویسد شجاعت و فقر و بی نیازی و
 انکسار و جذبۀ ایمان و ایثار سربازان اسلام را بخوبی
 آشکارا می‌کند و مثل نامه رستم پرنخوت و هیجان آور
 نیست:

بیتازی یکی نامه پاسخ نوشت
 پدیدار کرد اندرو خوب و زشت
 ز جتنی سخن گفت و از آدمی
 ز گفتار پیغمبر هاشمی
 ز توحید و قرآن و وعده و عید
 ز تائید و از رسم های جدید
 ز قطران و آتش و از زمهریر
 ز فردوس و جوی می و جوی شیر
 ز کافور و منثور و ماء معین
 درخت بهشت و می و انگبین
 که گر شاه بپذیرد این دین راست
 دو عالم بشادی و شاهی راست
 همان تاج یابد همان گوشوار
 همه ساله بویست و زنگ و نگار
 شفیع از گناهش محمد بود

تنش چون گلاب مصعد بود
 تن یزدگرد و جهان فراخ
 چنین باغ و ایوان و میدان و کاخ
 همه تخت و تاج و همه جشن و سوز
 نخرم بدیداریک موی حور^{۱۲}
 بنظر من کارگسائیکه فردوسی را منتهم طرفداری
 زردشتیان در برابر مسلمانان عرب قرار داده اند درست
 نیست^{۱۳} او در حماسه سرائی هم مثل درام راجع به
 شخصیتهای خودش روان کاوی می‌کند، فردوسی
 درین وصف مثل شکسپیرید طولی داشت و از ضمیر
 خود آگاه شخصیتها احساسات را برمی آورد. - بنابراین
 پاسخ های هر دو فریق بیانگر روحیه ایشان است. باید
 یادآور شویم که در جنگ رستم و اسفندیار مکالمه
 رستم (نه این رستم بلکه قهرمان شاهنامه) برعکس
 اسفندیار خیلی نرم و مطرب و بی هیجان است. نامه
 سردار مسلمانان هم بی خشم و کین و بی لاف و گزاف
 است و این وصف مسلمانان آن دوره بوده است
 چنانکه در جنگ با یک پهلوان، حضرت علی وقار و
 وارستگی و بی غرضی خودشان را اظهار داشته
 بودند. حضرت علی در هنگامیکه بر دشمن دست
 یافتند و شمشیر برای قتل او بر آوردند دشمن بر روی
 حضرت خدو انداخت - مولوی می نویسد:

او خدو انداخت بر روی علی
 افتخار هر نبی و هر ولی
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 گفت بر من تیغ تیز افراشتی
 از چه افکندی مرا بگذاشتی
 گفت من تیغ از پی حق می زلم
 بنده حقم نه مامور منم^{۱۴}
 فردوسی از حیث حماسه سرائی فکری بلند و عالی
 داشت، حتی نسبت به شخصیتهای مخالف هیچ
 تمصبی را روا نداشته و کلمات نازیبا را نگفته است
 اما حکیم نظامی بنا بر جذبۀ اسلامی و محبت با رسول
 خدا صلعم خسرو پرویز، شهنشا ساسانی را بحقارت
 نگریسته است. خسرو پرویز از نامه حضرت پیغمبر
 عصبانی شده بود و نظامی داستان آنرا نظم کرده
 است. - این نکته را باید در نظر داشت که در ابیات
 زیر نظامی خودش می گوید، نه شخصیت داستان
 او:^{۱۵}

چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو
 بجوشید از سیاست خون خسرو
 به هر حرفی کزان منشور برخواند
 چو افیون خورده مخمور درماند

سبک نظامی و هم مطالب شعر نظامی نسبت به فردوسی رنگین تر بوده و جنبه اخلاقی و عرفانی آمیخته با داستانهای عاشقانه سخنش را برای هر دوره زندگانی چه پیری و چه جوانی بسیار جالب ساخته است.

چرا مرکبم را نیفتاد شم
چرا پی نکردهم درین راه گم
مگر ناله شاه نشنیدمی
نه روی چنین روز را دیدمی
ولیکن چو بر شیشه افتاد سنگ
کلید در چاره نباید بچنگ
درینا که از نسل اسقندنیار
همین بود پس ملک را یادگار
چه بودی که مرگ آشکارا شدی

سکندر هم آغوش دارا شدی^{۱۹}
از مقایسه اشعار چنان برمی آید که ابیات نظامی
در فصاحت و بلاغت و اغراق و آرایش بیان بر ابیات
فردوسی سبقت دارند اما ابیات فردوسی در سادگی
بیان و سوز و گداز و اخلاص و احساسات صمیمانه
عالی تر و ارزنده تر هستند. در ابیات نظامی اسکندر
مثل اینکه بر حادثه دارا سوگواری و ماتم می کند
چنانکه ما در مجالس عزاداری در ماه محرم می کنیم
اما در ابیات فردوسی اسکندر واقعاً دلخور شده است
و بحالت گریه اشک می بارد و آن طور حرف میزند
که گویا یک برادر حقیقی، بوقت مرگ برادر خودش
با دردمندی و دلسوزی سخن می گوید. نکته دیگر
درین مورد اینست که در اسکندرنامه، اسکندریا
قاتلان دارا و عده انعام و بخشش می کند و بعد وقوع
حادثه از پیمان خودش پشیمان می شود:

سکندر چو دانست کین ابلهان
دلیرند بر خون شاهنشهان
پشیمان شد از کرده پیمان خویش
که برخاستش عصمت از جان خویش^{۲۰}
اما فردوسی هیچ جا در ابیات خودش به چنین
عهد و پیمان اشارت نکرده است و اسکندریا از این
بدسگالی و بداندیشی میرا داشته است و بنابراین
تفاوت میتوانیم بگوئیم شخصیت اسکندر در شاهنامه
نسبت به اسکندرنامه نظامی عالی تر می نماید.

پرسیده بودم که این برداشت های نادرست راجع به
اسکندر و فردوسی چطور در ذهن مقاله نگار راه یافته
است؟! از باورقی معلوم شد که دکتر استگار درین
مورد بر مآخذ دست دوم یعنی کتابی بنام «چهره
اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه» از
غلام حسین بیگدلی اکتفا کرده اند و این ضرب المثل
را فراموش کردند که «مشک آنست که خود ببود نه
آنکه عطار بگوید» و زحمت نفرمودند که شاهنامه
فردوسی را بخوانند. چهره اسکندر رومی در شاهنامه
آنقدر مهم نیست چهره فردوسی در نظر خوانندگان
او. زیرا فردوسی آبروی هنر و فرهنگ ماست.

ز تیزی گشت هر مویش سنائی
ز گرمی هر رگش آتش فشائی
چو عنوان گاه عالمتاب را دید
تو گوئی سگ گزیده آب را دید
خطی دید. از سواد هیبت انگیز
نوشته از منجمد سوی پرویز
غرور پادشاهی بردش از راه
که گستاخی که یارد با چومن شاه
کرازهره که با این احترامم
نویسد نام خود بالای نامم
رخ از سرخی چو آتشگاه خود کرد
زخشم اندیشه بد کرد و بد کرد
دید آن نامه گردن شکن را

نه نامه بلکه نام خویشتن را^{۱۶}
اما درین مقاله چیزی که من نفهمیدم اینست که
مقاله نگار فردوسی را دشمن اسکندر تصور کرده
است و آن شاعر بزرگ را متهم به بدگویی اسکندر
کرده است. اینک الفاظ دکتر استگار:

«فردوسی اسکندر را غاصب و شهوت ران می شناسد
و پیروزیها و قتل و غارت هاو عیش و عشرت ها و کلیه
کارهای اسکندریا با چشم کین و خشم و انتقام می نگرد
و هیچ وقت مانند نظامی به اسکندر مثل یک قهرمان
حقیقی، یک سرکرده تمام عیار، یک پیغمبر برحق و یک
فیلسوف دانا نمی نگرد... فردوسی او را مانند دیگر
خونخواران و غارتگران و زورگویان می شناسد و نسبت به
او اظهار تفر می کند»^{۱۷}.

بنده نمی دانم مقاله نگار این برداشت های
نادرست را برای چه نوشته است، در تمام داستان
اسکندرا هیچ موقع فردوسی این کلمات درشت و
نازیبا همچون شهوت ران و غاصب و غارتگر را
استعمال نکرده است و هیچگاه فردوسی آن شهنشا
را با چشم کین و غضب و خشم و انتقام ننگریسته و
چرا باید بدینطور می نگریست؟ فردوسی می دانست
که اسکندر جنگیز خان و هلاک کننده نام ذوالقرنین در
قرآن مجید آمده است و گذشته ازین که اسکندر در
شعر فارسی همان ذوالقرنین قرآن بود یا نبود، این
حقیقت را رد نمی توان کرد که در سنت و فرهنگ
اسلامی اسکندر از حیث یک قهرمان بزرگ و فاتح
شکست ناپذیر و بشردوست و تشویق کننده حکیمان و
فیلسوفان بوده است و پادشاهان اسلام و سروران عجم
خودشان را بلقب اسکندر نانی مفتخر کرده اند و
مورخان آسیا و اروپا او را اسکندر اعظم نوشته اند.
حقیقت این است که فردوسی درستودن و محترم
داشتن اسکندر از نظامی عقب نمانده و در بیان کردن

اوصاف او بموقع جنگ با دارا بخل نکرده است-
ابیات زیر از هر دو استاد برای مقایسه بنظر خوانندگان
می گذارم- دارا در میدان جنگ زخمی افتاده است
و درین حال اسکندر بدینداز اومی رسد:

فردوسی

سکندر ز اسپ اندر آمد چو یواد
سر مرد خسته به ران بر نهاد
نگه کرد تا خسته گوینده هست
بمالید بر چهر او هر دو دست
بسر بر گرفت افسر خرویش
گشاد از بر آن جوشن پهلوش
ز دیده ببارید بروی سرشک
تن خسته را دید دور از پزشکی
بدو گفت کین بر تو آسان شود
تن بدسگالت هراسان شود
تو برخیز و بر مهد زرین نشین
وگر هست نیروت بر زمین نشین
ز هند و ز رومت پزشکی آورم

ز درد تو خونین برشک آورم
بپارم ترا پادشاهی و تخت

چو بهتر شوی ما ببندیم رخت
جنابیشگان ترا هم کنون
بیاویزم از دارها سزنگون^{۱۸}

نظامی

ببالین گه خسته آمد فراز
زدع کیانی گره کرد باز
سر خسته را بر سران نهاد
شب تیره بر روز رخشان نهاد
فرو بسته چشم آن تن خوابناک
بدو گفت برخیز ازین خون و خاک
رها کن که درمن رهایی نماند
چراغ مرا روشنائی نماند
سکندر بنالید کای تاجدار
سکندر منم چاکر شهریار
درینا بدریا کنون آمدم
که تاسینه در موج خون آمدم

متاسفانه این چهره از چنین برداشت‌هایی متأثر بلکه مسخ می‌شود و حال آنکه دکتر دستگار خودش نسبت به فردوسی عقیده خوبی دارند و در همین مقاله بسیار جالب و پرمغز نوشته‌اند که فردوسی بیان عقیق و پاک دارد و هرگز لفظی ناروا و گستاخانه و وقیحانه بکار نمی‌گیرد، ولی نمیدانم برای چه فرموده خودش را بنا بر قول دیگری رد می‌کند.

در ضمن اشتراکات کلی، دکتر دستگار فردوسی را مثل نظامی صاحب مکتب نوشته‌اند اما این اظهار نظر کاملاً درست نیست. اگر منظور نویسنده از صاحب مکتب بودن این است که حماسه سرایان دیگر به نیروی فردوسی در قرنه‌های مابعد بظهور آمدند، این معنی خیلی محدود است زیرا صاحب مکتب آن شاعری است که اجتهادی و اضافی در دست شاعری کرده باشد و از استعارات و علامات و تمثیل‌نگاری و سبک و فکر مخصوص خودش نفوذی بر گویندگان مابعد گذاشته باشد بطوری که سبک و روش شعر او بصورت یک سبک اجتماعی بین عده‌ی زیادی از شاعران رایج بشود. بنظر من این کار را آنچنانکه نظامی کرده فردوسی نکرده است. در این جا باید یادآور شویم که عده کثیری از شاعران بزرگ همچون مولوی و سعدی در فارسی و شکسپیر و ملتن در انگلیسی و غالب و اقبال در اردو صاحبان مکتب نبوده‌اند در حالیکه جامی و صائب در فارسی و بوپ و وردزورت در انگلیسی و ناسخ و داغ در اردو صاحبان مکتب بوده‌اند. علتش این است که شاعران بزرگ اکثراً بی‌همتایند و بی‌روی آنها برای آیندگان آسان نیست. فردوسی سبکی جلیل و عالی دارد که آنرا هم او موجد است و هم خاتم.

مقاله یا گزارش دیگر بنام نظامی در میان ادیبان پارسی، بکوشش زهرا محمدی است. پس از معرفی مختصر از نظامی خانم زهرا محمدی خلاصه داستان خسرو شیرین را نوشته‌اند و آنگاه اظهار نظرات راجع به این مثنوی از زبان ناقدان برجسته این زمان همچون آقای نصرالله پورجوادی و دکتر گل‌سرخ‌ی و دکتر حاکمی و دکتر شفیع‌ی و دکتر ترابی را بقلم آورده‌اند. ما کوشش این خانم سخن سنج و ادب دوست را می‌ستایم که چنین موضوع مهمی را از دیدگاه نویسندگان مختلف گوش کرده برای خوانندگان «آشنا» گردآوری کرده‌اند. مباحثه با نظرات آقای پورجوادی آغاز می‌شود. ایشان ما را به رمزها و سمبل‌های این داستان متوجه می‌کنند که یکی از آنها دیدار خسرو شیرین در چشمه است. این حادثه برای نویسنده یادآور تجربه معروف افلاطون

است؛ که او جهان ارضی را حقیقی نمی‌پنداشت بلکه آنرا فقط عکس می‌دانست و این تفسیر همانست که آقای پورجوادی در مقاله خودش بعنوان «شیرین در چشمه» در همین شماره بیان کرده‌اند. این نوع سخن سنجی و بررسی را بزبان اردو تنقید تأثراتی (نقد تأثری) می‌گویند و امثال آن در ادبیات انگلیسی و دیگر زبان‌ها بسیار است چنانکه ناقد معروف انگلیسی بنام بریدلی درباره شکسپیر بخصوص دربارهٔ تراژدی معروفش بعنوان «هملت» کرده است. از تفسیر آقای پورجوادی آشکار می‌شود که ایشان نظر عمیق و مطالعه وسیع دارند اما این چنین تعبیر و تفسیر بخاطر دور از ذهن بودنش برای محققان ادب مقبولیت ندارد چنانکه آقای محمدعلی اسلامی در مقاله خودش بنام «یک نگاه دیگر به شیرین در چشمه» راجع به نظرات آقای پورجوادی جمله بسیار شوخ و جالبی نوشته‌اند که ما آنرا باز نویسی می‌کنیم:

«مقاله آقای دکتر پورجوادی بنام شیرین در چشمه حاوی برداشت و نکاتی است که اگر فخرگرگانی و نظامی گنج‌ای اسیران خاک نبودند چه بسا فریاد برمی‌داشتند که: ما کجائیم درین بحر تفکر تو کجائی».

همین طور دکتر حسین رزمجو به مصداق این مثل «جوینده بایبند است» به رزمگاه مقابل دکتر پورجوادی وارد شده‌اند و نظرات خودش را در تحریر فرموده‌اند. بنابراین که در دوره جدید قلم را بجای تیغ بکار می‌برند این مباحثه برای من یادآور ابیات همین حکیم نظامی شده است.

سنگان سنگ‌نبردان داوری

سبقت برد بر چشمه خاوری

شراری که شمشیر دارا فکند

تپش در دل سنگ خارا فکند^{۲۲}

اگر طول مقاله در نظر نبود من هم وارد این رزمگاه می‌شدم زیرا من خودم ایرانی نژاد هستم و حق دارم که با برادران خود مباحثه کنم البته این قدر ناگفته نگذارم که در تعبیر و تفسیر اشعار و داستانها ما آزاد هستیم و بی‌نکته از قلم ناقد آشکار می‌شود که لازم نیست که خالق آن اشعار یا نویسنده داستانها ما آن نکته را در نظر داشته باشد. لذا از دیدگاه ناقد بر ما بفریادهای شاعر زنده یا «اسیر خاک» متوجه نمی‌شویم و از واقعیت به مرزهای خیال سفر می‌کنیم و به معانی و مطالب پوشیده خوانندگان را آگاه می‌کنیم. اما مقاله دکتر حسین رزمجو بیابانگر رزم و بزم هر دو هست زیرا این استاد فاضل به روش منفرد و شوخ خودش از اوضاع کنگره‌ها در ایران ما را آگاه می‌کند و ما به روش‌های کنگره‌ها در هند راضی

می‌شویم که درین «بحر تفکر» تنها نیستیم و در کشور مقدس ایران هم غمخوارانی داریم.

نظراتی که آقای دکتر گل‌سرخ‌ی نسبت به داستان خسرو شیرین اظهار داشته‌اند ایشان را به گروه ناقدانی همچون دکتر پورجوادی وارد می‌کند. هر دو استادان این داستان را بطور سمبل می‌بینند اما دکتر گل‌سرخ‌ی سمبل‌های نظامی را نماینده کشش و جستجو پنداشته‌اند و این جنبه داستان را وسعت و «فراخی» کائنات سیارات، می‌بخشد. بنظر دکتر گل‌سرخ‌ی هستی هر موجودی به دور موجود دیگر گردش میکند و این نظام در حرکت سیارات هم یافت می‌شود. ایشان می‌گویند که عشق شیرین با خسرو همین کشش و جستجو را نماینده است زیرا بعد قتل خسرو، شیرین با وجود جوان بودن حاضر نیست که دیگر کسی را قبول کند و خود را می‌کشد. آقای گل‌سرخ‌ی داستان خسرو شیرین را جنبه سیاسی هم می‌دهند و بنظر ایشان نظامی می‌خواست که پادشاهان سلجوقی ازین داستان عبرت بگیرند و آن اینکه بالا تر از جلال و جبروت ایشان چیزی دیگری نیز هست.

دوست محترم بنده دکتر اسماعیل حاکمی بزبان ساده و دلنشین خودش بعضی نکات مهم راجع به این داستان اظهار داشته‌اند یکی از آنها رفتار زن در دیدگان نظامی است. استاد حاکمی اشارت می‌کنند که شیرین هر چند در دوره ایران باستان زندگانی میکرد اما نظامی او را بر اساس فرهنگ اسلامی تصویر می‌کنند البته بکمقداری بر اساس سنتها و آئین ایران باستان عنوان می‌شود. این حقیقت را استاد گل‌سرخ‌ی هم تأیید کرده‌اند. نظرات استاد گل‌سرخ‌ی و دکتر حاکمی در مورد مفاهیم اخلاقی و عرفانی در شعر نظامی اشتراک دارند اما احساسات شخصی نظامی که جناب استاد حاکمی در داستان خسرو شیرین به آن اشارت کرده‌اند چیزی کمیاب نیست.

دکتر حاکمی از بنده بهتر آگاه هستند که طبق روان‌شناسی ریشه افکار و احساسات هنر نویسنده در سرگذشت و حوادث زندگانی او پنهان است بنابراین آن را جنبه سمبلیک گفتن کمی مبالغه می‌شود. بنظر بنده سمبل به استعاره نزدیک‌تر می‌باشد با این فرق که سمبل نسبت به استعاره وسیع‌تر است و یک جهان معنی و یک دریای کامل را در بردارد چنانکه مولوی در بیت زیر لفظ «نی» را بکار برده است.

بشنو این نی چو شکایت می‌کند
از جدائی‌ها حکایت می‌کند^{۲۳}